

پرسش و پاسخ

با کاوشگران تاریخ و دانشوران معرفت

✉ آقای براتی از تهران می‌نویسد:

... آیا راست است که حضرت امام (رحمت‌الله علیه) در جواب عده‌ای که در محضر ایشان از گروهک به اصطلاح «نهضت آزادی» شکایت داشته و اظهار کرده بودند که «اینها علیه مقام ولایت فقیه یعنی شخص شما صحبت می‌کنند» جواب فرموده باشند: «خب، صحبت کنند، مگر من از اصول دین هستم که اگر کسی علیه من سخن گفت از اسلام خارج شده باشد»؟! اگر این نقل قول صحت دارد پس بنابراین تکلیف اصل ولایت فقیه چه می‌شود؟ و شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» دیگر چه معنی دارد؟ ثانیاً هدف از مطرح کردن این موضوع در آستانه انتخابات مجلس هشتم چه می‌تواند باشد؟!!!

✉ پیش از پاسخ گفتن به پرسش بالا باید این نکته را به عنوان یک هشدار یادآور شویم که

توطئه امام‌زدایی دیر زمان‌یست که در کشور ما آغاز و دنبال شده است و در طول نزدیک به سی سال از پیروزی انقلاب اسلامی، روزی نیست که نقشه و شایعه‌ای در راه پیشبرد این توطئه شوم در دست اقدام قرار نگیرد. البته بررسی آن به مقاله‌ای مبسوط و مفصل نیازمند است و در این فرگرد محدود مجالی برای بررسی و تحلیل و تفسیر آن نباشد. لیکن ما ناگزیریم به دو جریان مرموز و حساب شده‌ای که اخیراً بر سر زبان‌ها افتاده است نگاهی گذرا داشته باشیم و تا آنجا که در توان این قلم است رفع شبهه و ابهام کنیم.

آن روز که رئیس‌جمهور محترم آقای احمدی‌نژاد این فرمان الهی - سیاسی حضرت امام را بر زبان آورد که «اسرائیل باید از صفحه روزگار محو شود» بی‌درنگ واکنش‌های منفی از اینجا و آنجا دیده و شنیده شد، برخی از روی حسادت زمزمه کردند که «فرمایشات امام وقتی از زبان امام بیرون بیاید برازندگی دارد و نباید هر کسی ژست امام را بگیرد و سخن امام را بر زبان آورد»!! البته با دید خوش‌بینانه باید بگوییم این دیدگاه از روی حسادت و تنگ‌نظری مطرح می‌شد، چه بسا دست‌های مرموزی در پشت پرده این اندیشه را هدایت می‌کرد که به ملت ایران بباوراند که نظریات امام و موضع‌گیری‌های امام تنها ویژه خود او بود و با رفتن او کسی را نشاید که آن سخنان را تکرار کند و آن‌گونه موضع بگیرد، به همان‌گونه که درباره قیام حضرت سیدالشهدا (سلام‌الله‌علیه) چنین وانمود کردند که حرکتی ویژه و منحصر به فرد بود و دیگران را نشاید که به آن حضرت تأسی کنند و از آن حضرت الگو بگیرند!! واکنش دومی که دیده شد و می‌توان گفت از واکنش نخست مرموزانه‌تر و شگفت‌آورتر است، این شایعه بود که «بله! امام به شهید رجایی فرموده بودند شما به موضع‌گیری‌ها و نظریات من نگاه نکنید من حالا به عنوان یک مقام غیر مسئول یک حرفی می‌زنم شما کار خودتان را بکنید و طبق سیاست خودتان و اصول دیپلماسی موضع‌گیری کنید و برخورد نمایید»!!

اگر بپذیریم که امام چنین سخنی بر زبان آورده باشند، معنی آن این است که اولاً امام روی اصل ولایت فقیه قلم قرمز کشیده‌اند، ثانیاً نظریات، فرامین و احکامی را که از مقام عظمای

ولایت صادر می‌شود در حد یک شعار توخالی و بدون ضمانت اجرایی پایین آورده‌اند. بنابراین شایعه اینکه امام نوشتند: «من به دنیا اعلام می‌کنم که علمای اسلام، زعمای دین و ملت دیندار و نجیب ایران با ملل اسلامی برادر است و در منافع و مضار همدوش آنهاست و از پیمان و ارتباط با اسرائیل - دشمن اسلام و دشمن ایران - متنفر و منزجر است» (نزدیک به این مضامین). یک شعار توخالی است که از یک مقام غیر مسئول صادر شده است! و ضمانت اجرایی ندارد! و در همان شرایط دولت نظام جمهوری اسلامی اگر صلاح دانست می‌تواند پا پیش بگذارد و با رژیم صهیونیستی رابطه برقرار کند، پیمان ببندد و داد و ستد داشته باشد. ثالثاً باید دانست که امام، هیچ‌گاه اهل شعار نبودند، شعار بی‌جا نمی‌دادند و موضوعی را که جنبه شعاری داشته باشد و به اجرا و انجام آن باورمند نباشند، هرگز و هیچ‌گاه بر زبان نمی‌آوردند و آنچه مطرح می‌کردند، مسائل و موضوعاتی بود که امام آن را از نظر شرع لازم و واجب می‌دانستند و مصالح اسلام، ایران و ملت مسلمان را در اجرای آن می‌دیدند، رابعا امام یک مقام غیر مسئول نبودند، مقام ولایت در نظام جمهوری اسلامی در رأس همه مسئولیت‌ها قرار دارد و رکن نظام است، خامسا نظریات، دستورات و احکام سیاسی که از جانب امام صادر می‌شد، ریشه در قوانین قرآن و احکام اسلام دارد و مسائلی نیست که به شخص امام برگردد تا بتوان روی آن تأمل کرد که آیا جنبه شعاری یا واقعی دارد و طبق وظیفه شرعی مطرح شده یا از روی عصبانیت و احساسات آنی بازگو گردیده است، آنچه امام(ره) رهنمود می‌دادند برگرفته از قرآن و احکام اسلام بود، مانند، مبارزه با ظلم، دفاع از مستضعفان و ستمدیدگان، اجرای عدالت، دفاع از حدود و ثغور سرزمین‌های اسلامی، قطع دست اجانب از سرنوشت کشورهای اسلامی، و ملت‌های مسلمان، همدردی و همراهی با مسلمانان تحت ستم، حمایت از کوخ‌نشینان و رویارویی با کاخ‌نشینان، آشتی‌ناپذیری با دشمنان اسلام، پاسداری از حقوق توده‌های پابرنه، خدمت به مظلومان و محرومان و... و... از مسائلی است که امام آن را با الهام از مکتب اسلام و قوانین قرآن کریم گرفته و روی آن پافشاری داشتند. حتی این موضع امام که «امروز مرگ بر شاه و مرگ بر امریکا عبادت است» می‌بینیم که ریشه در قوانین قرآنی

دارد: لایحِبَّ اللهَ الجهر بالسوء من القول الا من ظلم و كان الله سميعا عليما.^۱

در مورد پرسش بالا که امام در پاسخ گله و شکایت از «نهضت آزادی» مبنی بر اینکه «اینها علیه مقام ولایت فقیه یعنی شخص شما صحبت می‌کنند» فرموده باشند: «خب، صحبت کنند مگر من از اصول دین هستم...» به نظر می‌رسد که در آن سفسطه‌ای نهفته است زیرا:

اولا بنابراین روایت در محضر امام بحث بر سر این نیست که «نهضت آزادی» با اصل ولایت فقیه مخالف است و علیه این اصل سخنرانی و موضع‌گیری می‌کند، بلکه پرسش این است که گروه مزبور نسبت به شخص شما که دارای مقام ولایت هستید انتقاد و اعتراض دارد و شما را تخطئه می‌کند. چنان‌که دیگران نیز همین کار را می‌کردند؟ مگر برخی از مقامات روحانی در پی فتوای امام درباره شطرنج زمزمه نکردند که این فتوای امام مبنای فقهی ندارد؟ مگر جامعه مدرسین به امام نامه انتقادآمیز و می‌توان گفت شدیدتر از انتقاد ننوشتند؟ که امام فرموده بود شبیه نامه نهضت آزادیست منتهی «مزین به فحش است»؟! بنابراین کسانی که به انتقاد و اعتراض به امام و یا مقام معظم رهبری بر می‌خیزند، نمی‌توان گفت که از دین خارج و کافر شده‌اند، ثالثا از این جمله‌ای که از امام روایت شده است: «مگر من از اصول دین هستم که اگر کسی علیه من سخن گفت از اسلام خارج شده باشد» به دست می‌آید که در حضور امام بحث بر سر خروج اعضای «نهضت آزادی» از جرگه اسلام بوده و شاید پرسش‌کنندگان خواستند از امام صریحا یا تلویحا حکم ارتداد این گروه را بگیرند و دلیل آورده‌اند که اینها علیه امام سخن می‌گویند که امام پاسخ داده‌اند: «مگر من از اصول دین هستم که اگر کسی علیه من سخن گفت از اسلام خارج شده باشد؟!». رابعا این روایت بر فرض صحت هیچ تغییری در سرنوشت گروه «نهضت آزادی» از نظر مبانی امام و موازین نظام جمهوری اسلامی پدید نمی‌آورد و هرگونه برداشتی از این روایت برای تطهیر این گروه، بیراهه‌پویی و در واقع

۱. قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۱۴۸. «خدا دوست نمی‌دارد کسی به گفتار زشت (ناسزاگویی) صدا بلند کند مگر آنکه ظلمی به او رسیده باشد همانا خداوند شنوا و داناست».

«اجتهاد در مقابل نص» است و اگر راویان این خبر با آوردن این روایت برآنند که این گروه را غسل تعمید دهند و اعتبار سیاسی ببخشند باید بدانند که آب در هاون می‌کوبند زیرا دیدگاه امام درباره این گروه به حدی صریح، قاطع، روشن و مبرهن است که با این‌گونه ترفندها نمی‌توان آن را خدشه‌دار کرد و این گروه ورشکسته را توانایی بخشید. امام در یک پیام تاریخی درباره این گروه چنین هشدار می‌دهند:

... من به طلاب عزیز هشدار می‌دهم علاوه بر اینکه باید مواظب القائات روحانی‌نماها و مقدس‌مآب‌ها باشند، از تجربه تلخ روی کار آمدن انقلابی‌نماها و به ظاهر عقلای قوم که هرگز با اصول و اهداف روحانیت آشتی نکرده‌اند، عبرت بگیرند که مبدا تفکر گذشته^۱ و خیانت آنان فراموش [شود] و دلسوزی‌های بی‌مورد و ساده‌اندیشی‌ها سبب مراجعت آنان به پست‌های کلیدی و سرنوشت‌ساز نظام شود.

من امروز بعد از ده سال از پیروزی انقلاب اسلامی همچون گذشته اعتراف می‌کنم که بعضی تصمیمات اول انقلاب در سپردن پست‌ها و امور مهمه کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی نداشته‌اند اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن به راحتی از میان نمی‌رود، گرچه در آن موقع هم من شخصا مایل به روی کار آمدن آنان نبودم ولی با صلاحدید و تأیید دوستان قبول نمودم و الان هم سخت معتقدم که آنان به چیزی کمتر از انحراف انقلاب از تمامی اصولش و حرکت به سوی امریکای جهانخواه قناعت نمی‌کنند. در حالی که در کارهای دیگر نیز جز حرف و ادعا هنری ندارند...^۲

امام در نامه ۶۸/۱/۶ به آقای شیخ حسینعلی منتظری آنچه را در پیام خود به طلاب آورده بود که در بالا آمد با صراحت بیشتری اعلام می‌کند:

... والله قسم من با نخست‌وزیری بازرگان مخالف بودم ولی او را هم آدم خوبی می‌دانستم. والله قسم من رأی به ریاست جمهوری بنی‌صدر ندادم و در تمام موارد نظر

۱. در اصل: گذشته تفکر.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۵.

دوستان را پذیرفتم...^۱

و سرانجام در تاریخ بهمن ماه ۶۶ در پاسخ به وزیر کشور وقت اعلام می‌دارد:

... پرونده این نهضت [آزادی] و همین طور عملکرد آن در دولت موقت [در] اول انقلاب شهادت می‌دهد که نهضت به اصطلاح آزادی طرفداری جدی وابستگی کشور ایران به امریکا است و در این باره از هیچ کوششی فروگذار نکرده است و حمل بر صحت اگر داشته باشد آن است که شاید امریکای جهانخواار را که هر چه بدبختی ملت مظلوم ایران و سایر ملت‌های تحت سلطه او دارند، از ستمکاری اوست، بهتر از شوروی ملحد می‌دانند و این از اشتباهات آنهاست.

... به حسب این پرونده‌های قطور و نیز ملاقات‌های مکرر اعضای نهضت، چه در منازل خودشان و چه در سفارت امریکا و به حسب آنچه من مشاهده کردم از انحرافات آنها، اگر خدای متعال عنایت نفرموده بود و مدتی در حکومت موقت باقی مانده بودند، ملت‌های مظلوم به ویژه ملت عزیز ما اکنون در زیر چنگال امریکا و مستشاران او دست و پا می‌زدند و اسلام عزیز چنان سیلی از این ستمکاران می‌خورد که قرن‌ها سر بلند نمی‌کرد... نهضت به اصطلاح آزادی صلاحیت برای هیچ امری از امور دولتی یا قانونگذاری، یا قضایی را ندارند و ضرر آنها، به اعتبار آنکه متظاهر به اسلام هستند و با این حربه جوانان عزیز ما را منحرف خواهند کرد و نیز دخالت بی‌مورد در تفسیر قرآن کریم و احادیث شریفه و تأویل‌های جاهلانه [که] موجب فساد عظیم ممکن است بشوند، از ضرر گروهک‌های دیگر، حتی منافقین، این فرزندان عزیز مهندس بازرگان بیشتر و بالاتر است...^۲

اما اینکه پرسیده‌اید هدف از مطرح کردن این گزارش و به تعبیر جنابعالی «نقل قول» در آستانه انتخابات مجلس هشتم چه می‌تواند باشد» پاسخ آن را به آینده و تاریخ واگذار می‌کنیم

۱. همان، ص ۳۲۱.

۲. همان، ج ۲۰، ص ۴۸۱ - ۴۸۲.

و در پایان بایسته است خاطرنشان کنیم که دنیا دار امتحان و آزمایش است. والله لتغربلن غربله. عناصری که عنوان «یار امام» را یدک می‌کشند طبیعی است که مورد آزمایش قرار می‌گیرند تا آن راست‌قامتانی که در راه امام استوار و پایدارند از عناصر لغزش خورده و ناتوان و ضعیف النفس به درستی ممتاز و مشخص گردند.

احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا و هم لا یفتنون^۱. صدق الله العلی العظیم

❖ در پی چاپ بخشی از نامه آقای مصطفی ایزدی در شماره ۱۳ فصلنامه ۱۵ خرداد واکنش‌هایی از جانب خوانندگان اندیشمند و صاحب‌نظر این فصلنامه از طریق نامه دریافت داشته‌ایم که آوردن متن کامل آن از مجال این فصلنامه بیرون است. از این رو، با پوزش و تشکر از عزیزانی که با پیام خود دست‌اندرکاران این فصلنامه را مورد عنایت، حمایت و محبت خویش قرار داده‌اند، بخش‌هایی از برخی نامه‌های رسیده را در پی می‌آوریم:

جناب آقای اسماعیلی از کازرون می‌نویسند:

... از جنابعالی تعجب می‌کنم که چگونه نامه سراپا اتهام و اهانت یک آدم بی‌نام و نشان به نام مصطفی ایزدی را که احتمالا این اسم هم مستعار است و آن‌قدر بی‌سواد است که فرق میان «مشروح» و «مشروع» را نمی‌داند در فصلنامه علمی و وزین ۱۵ خرداد به چاپ می‌رسانید. اگر به جای چند صفحه جواب به لطائلات او به چند سؤال خوانندگان که امروز برای جوانان این کشور مطرح است جواب می‌دادید، مسلما به خوانندگان استفاده‌های شایانی می‌رساندید. من بعید نمی‌دانم که شیاطین بخواهند با امثال این فحش‌نامه‌ها هم شما را از مسئولیت سنگین جواب گفتن به مشکلات و نیازمندی‌های فکری خوانندگان فصلنامه وزین ۱۵ خرداد باز بدارند و هم فصلنامه را با این لطائلات

سبک و بی‌مقدار سازند... فصلنامه ۱۵ خرداد یک فصلنامه علمی و به راستی کم‌نظیر است اگر نگوییم بی‌نظیر است. نباید در آن نوشته‌هایی به چاپ برسد که از بی‌فرهنگی و جهالت نویسنده آن نشأت گرفته است...

حجت الاسلام جناب آقای رضوی افتخاری در نامه‌ای به دکتر روحانی آورده‌اند:

... من این عریضه را به رسم عرض معذرت و به امید آمرزش از تصور غلطی که بر ذهنم گذشت به خدمت حضرت‌عالی تقدیم می‌دارم.

موقعی که در جواب پیشنهاد من در شماره ۸ فصلنامه گرانمایه ۱۵ خرداد مرقوم فرموده بودید که آقای منتظری «و شبکه حاکم در بیت او... هیچ‌گاه به خود رخصت نمی‌دهند با استدلال‌های علمی و منطقی با اهل علم و قلم روبه‌رو شوند... و از هرگونه پاسخ به اشکالات و انتقادات گریزانند...» واقع را بخواهید آن را یک نوع فرار از درج پاسخ آنها تصور کردم؛ چرا که باور نمی‌کردم اطراف‌های آقای منتظری این مقدار لابی‌بالی و بی‌منطق باشند. اما عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد، نامه آقای مصطفی ایزدی با تهمت‌های کودکانه و مسخره‌آمیزی که در آن به حضرت‌عالی زده و خود را رسوا کرده این شرمنده را به اشتباه خودم واقف کرد و فهمیدم جنابعالی چقدر خوب از ماهیت اشخاص شناخت کامل دارید و امام راحل (رضوان‌الله تعالی علیه) چقدر گوه‌رشناس بودند که مسئولیت سنگین تاریخ‌نویسی انقلاب اسلامی را به عهده حضرت‌عالی قرار دادند.. الله اعلم حیث یجعل رسالته...

سرکار خانم بهارلو از اساتید دانشگاه از تهران ضمن ستایش فراوان از فصلنامه ۱۵ خرداد و کتاب ارزشمند نهضت امام خمینی و تقدیر از دکتر سید حمید روحانی آورده‌اند:

... من نمی‌دانم آقای مصطفی ایزدی کیست و اصولاً وجود خارجی دارد یا ندارد و این نام مستعار است یا واقعی، اما از نامه سراپا کذب و تهمت او آنچه برداشت کردم این است که نویسنده یک عنصر عقده‌ای است که فکر می‌کند با به زیر سؤال بردن دیگران می‌تواند خود را بالا بکشد و شخصیتی کسب کند. من سه جلد از کتاب نهضت امام خمینی نوشته حجت‌الاسلام حاج سید حمید روحانی را نه یکبار چند بار مطالعه کرده‌ام

و جالب اینکه جلد دوم و سوم آن از نظر محتوایی و شیوه تاریخ‌نگاری از جلد اول اصولی‌تر و کاربردی‌تر است، مع‌الوصف از نظر قلم با جلد اول کاملاً یکنواخت است و با مطالعه جلد دوم و سوم می‌توان دریافت که نویسنده آن همان نویسنده محترم جلد اول است... باید به آقای محترمی که به نام مصطفی ایزدی آن نامه را نوشته فرمایش حضرت سیدالشهدا را متذکر شوم که اگر دین ندارید در دنیایان آزادمرد باشید...

با تقدیر و تشکر از خوانندگان دانشمند و بافضیلت، باید یادآوری کنیم که ما نیز به حق می‌دانستیم که جای فحش‌نامه جناب مصطفی ایزدی در فصلنامه ۱۵ خرداد نیست و آوردن این نامه در واقع اسائه ادب به خوانندگان عزیز و اندیشمند این فصلنامه می‌باشد، لیکن رسالت مقدس افشاگری و آشکار ساختن چهره واقعی باند حاکم در بیت آقای منتظری ایجاب می‌کرد که بخش‌هایی از آن فحش‌نامه در فصلنامه آورده شود و حقایق روشن گردد. از این رو، از همه خوانندگان بابت چاپ آن نامه پوزش می‌خواهیم و العذر عند کرام‌الناس مقبول.

پیرایه‌های بی‌ریشه به دانشوران منطق و اندیشه

در پی چاپ بخشی از نامه آقای مصطفی ایزدی در شماره ۱۳ فصلنامه ۱۵ خرداد و آوردن تاریخ چاپ جلد نخست کتاب نهضت/مأم خمینی و نمایاندن دروغی که نامبرده در مورد تاریخ چاپ این کتاب ارائه داده بود و نیز استدلال‌های علمی و منطقی در رد اتهامات بی‌پایه او، انتظار می‌رفت که جناب ایزدی از «گافی» که داده است شرمند شود، به خود آید و دریابد که کژروی و بیراهه‌پویی جز رسوایی و بدنامی در دنیا و آخرت سودی ندارد و خسر الدنیا و الاخره می‌شود، لیکن چه توان کرد که «نرود میخ آهنین بر سنگ» فی قلوبهم مرض و زاده‌م الله مرضا و لهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون.

نامبرده آنگاه که با استدلال علمی، منطقی و خردمندانه فصلنامه ۱۵ خرداد روبه‌رو شد؛ مانند

بوکسوری که بر روی رینگ در زیر مشتهای سنگین حریف، مشاعر خود را از دست می‌دهد و به لگدپرانی روی می‌آورد، با فرار به جلو به هذیان‌گویی و فحاشی متشبث شد و با دستپاچگی نامه‌ای آکنده از فحش و جسارتی که هیچ‌گاه از قلم یک نویسنده با فرهنگ، اندیشمند و تربیت شده در مکتب اسلام تراوش نمی‌کند، برای جناب دکتر روحانی فرستاد، که قلم از بازگو کردن آن شرم دارد و چاپ آن نامه در فصلنامه علمی و تخصصی ۱۵ خرداد، دور از شأن این فصلنامه و مخاطبان دانشمند و با فضیلت آن می‌باشد. از این رو، به مصداق و اذا مروا باللغو مروا کراما از آن می‌گذریم. البته از باند هادی - مهدی هاشمی که امام را در کتاب واقعیت‌ها و قضاوت‌ها و خاطرات منسوب به آقای منتظری با زشت‌ترین شیوه مورد اتهام و اهانت قرار داده و به ساحت مقدس آن عارف بالله اسائه ادب کرده‌اند^۱ جز این انتظار نیست که پیروان راستین راه امام را نیز مورد بدگویی، ناسزاگویی و بهتان‌تراشی قرار دهند، نیاکان آنها به خاندان پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت عصمت و طهارت و به مولای متقیان و امامان معصوم صلوات‌الله علیهم اجمعین جسارت و اهانت می‌کردند و به آن بزرگواران نسبت‌های ناروا می‌دادند. اینها نیز به پیروی از نیاکان روسیاه خود حق دارند فرزندان علی و فاطمه و مردان منطق و اندیشه را به جرم رویارویی با دروغ‌پردازی‌ها، نیرنگ‌بازی‌ها و خیانت‌ها مورد اتهام قرار دهند و بر ضد آنان به توطئه دست بزنند «تا بیفتند و بینند سزای خویش».

در پاسخ بخشی دیگر از نامه ۹ صفحه‌ای جناب آقای ایزدی باید ابتدا یادآوری کنیم که عناصر بیگانه از خدا و خلق که از پایگاه مردمی محروم‌اند و خود را در میان جامعه بی‌آبرو و اعتبار می‌بینند می‌کوشند با حمایت از این و آن و به میان کشیدن پای دیگران، برای خود دار و دسته‌ای تدارک ببینند و خود را از انزوا برهانند.

از سیاست دیرینه باند حاکم در بیت آقای منتظری - حتی در دورانی که او به قائم‌مقامی

منسوب بود - گردآوری گروهکها و کسانی بود که مردود جامعه بودند زیرا باند حاکم در بیت او این نکته را به درستی دریافته بودند که ملت ایران آقای منتظری را منهای باند حاکم در بیت او به عنوان قائم مقام حمایت می‌کنند و نسبت به باند مخوف حاکم در بیت ذهنیت منفی دارند. از این رو، بر آن بودند عناصری مانند خود را در بیت او تا آنجا افزون سازند که دیگر راهی و امیدی برای کنار زدنشان نباشد، در نتیجه عناصر مرموزی را که از انقلاب و نظام جمهوری اسلامی دل خوشی نداشتند، مانند سرمایه‌دارانی که اموالشان از سوی نظام اسلامی مصادره شده بود، کسانی که به جرم قاچاق، دلالی، مفاسد اخلاقی و فعالیت‌های جاسوسی از نظر مقامات مسئول نظام مجرم بودند و نیز گروهک‌های منافق و یا به اصطلاح ملی‌گرا که راهشان و مرامشان از انقلاب اسلامی و ملت ایران جدا بود، زیر عنوان «ترکش خورده‌های انقلاب» در بیت آقای منتظری گرد آوردند و آنان را از جایگاه والایی برخوردار ساختند و به آنان رخصت دادند که در آقای منتظری نفوذ داشته باشند و او را تحت تأثیر قرار دهند.

اکنون می‌بینیم که در برابر نقد علمی و منطقی خاطرات منسوب به آقای منتظری از جانب دکتر سید حمید روحانی، سیاست باند حاکم در بیت نامبرده حمایت از عناصر و گروهک‌هایی است که در کتاب نهضت/امام خمینی به نوعی مورد انتقاد قرار گرفته‌اند و به زیر سؤال رفته‌اند، اینجاست که می‌بینیم ناگهان سر و کله آقای مصطفی ایزدی پیدا می‌شود و او در گام نخست برای «مراجع و علمای حوزه نجف» که در کتاب نهضت/امام خمینی، از نظر او مورد اهانت قرار گرفته‌اند اشک تمساح می‌ریزد و آنگاه که در شماره ۱۳ فصلنامه از او خواسته می‌شود که در کتاب مزبور به کدامین مرجع نجف اشرف اهانتی شده است توضیح دهد در پاسخ طبق روش باند هادی و مهدی قاتل به فحاشی و هتاک می‌زند و ماهیت خود را بیشتر برملا می‌کند. آنگاه طبق همان سیاست حاکم در بیت آقای منتظری به دفاع از دکتر شریعتی پرداخت، به گمان اینکه با این شگرد هواداران او را نیز به جرگه باند مهدی قاتل بکشاند و این باند را بیش از پیش متورم سازد! باید به جناب ایزدی بگوییم: خیر باشد! انگار تازه از خواب پریدید! اسناد و مدارک مربوط به شریعتی بیش از ۱۵ سال است که انتشار یافته

و حقایق پیرامون او بر همگان آشکار گردیده است. جنابعالی اگر دلسوخته شریعتی بودید چرا و چگونه در طول این ۱۵ سال یادی از او نکردید و به دفاع از او برخاستید؟! اکنون که باند مهدی قاتل در معرض ورشکستگی قرار گرفته‌اند به یاد او افتادید؟ نکته در خور توجه اینکه آقای ایزدی در این نامه افتخارآمیز! خود برای آقای هاشمی رفسنجانی نیز اشک تمساح ریخته و از اینکه در فصلنامه ۱۵ خرداد «لبه تیغ اهانت‌ها به روی هاشمی رفسنجانی کشیده» شده خواب و قرار از او سلب گردیده است!! باید بگوییم: زهی بی‌شرمی!

آیا این لیدر و رهبر شما مهدی هاشمی نبود که در نامه زهرآگین و سفسطه‌آمیز خود آقای هاشمی رفسنجانی را همراه با شادروان حاج سیداحمد آقا (ره) و مقام معظم رهبری «مثلی» می‌خواند که در راه سلطه بر بیت آقای منتظری توطئه می‌چینند؟! «تا همان بلایی را که به سر دفتر حضرت امام آوردند اینجا نیز بیاورند»؟! آیا این کتاب *خاطرات فقیه عالم‌قدر*!! نیست که آقای هاشمی را توطئه‌گر برای پایین کشیدن آقای منتظری از قائم‌مقامی معرفی می‌کند؟ متن این اتهام ناروا را که از زبان آقای منتظری در کتاب *خاطرات* آمده است نه برای شما، بلکه برای خوانندگان اندیشمند و خردمند فصلنامه، برای شناخت ماهیت جنابعالی به دنبال می‌آوریم:

... می‌گویند آقای هاشمی رفسنجانی و آقای خامنه‌ای خیلی دنبال قضیه (قائم‌مقامی) و مصر بوده‌اند... همان وقت بعضی می‌گفتند احتمال توطئه‌ای در قضیه بوده. من اگر بدبینانه تحلیل کنم می‌گویم اصلاً شاید آن قضیه را مقدمه جریانات بعد بوده که مسأله را سر زبان‌ها بیندازند و بعد زمینه را از بین ببرند، برای اینکه اگر قضیه به صورت طبیعی پیش می‌رفت مسائل به اینجا کشیده نمی‌شد و این همه بدبینی به روحانیت وجود نمی‌آمد و دشمنان هم سوء استفاده نمی‌کردند. از قدیم می‌گفتند اگر می‌خواهید کسی را خراب کنید به طور غیر طبیعی او را بالا ببرید و بعد مقدمات سقوط او را فراهم کنید...^۱

اگر آنچه در بالا آمد واقعا از زبان آقای منتظری بیرون آمده است و او نسبت به آقای هاشمی رفسنجانی این دید را دارد چگونه جنابعالی به آورده‌های آقای هاشمی به عنوان «راوی بزرگ‌تر» تمسک می‌کنید و آن را معتبر می‌دانید؟ و اگر این خاطرات به دروغ به آقای منتظری نسبت داده شده و از بافته‌های عناصری است که در باند مهدی هاشمی دستشان با جنابعالی در یک کاسه است، خوب است نخست از اهانتی که به نام آقای منتظری به آقای هاشمی روا داشتید و اتهام ناروایی که به او نسبت دادید، به خود بلرزید و در اصالت و سرشت خود تردید کنید و از این خیانت توبه کنید و سپس برای ایشان اشک تمساح بریزید و صد البته شما را نشاید که از جریان آقای هاشمی پیراهن عثمانی بدوزید، چون حنای شما دیگر رنگی ندارد، باند هادی و مهدی هاشمی رسواتر از آنند که بتوانند کسی را بفریبند.

آقای ایزدی از چاپ آرم سازمان سیا در صدر نقد خاطرات منسوب به آقای منتظری نیز برآشفته و سیل تهمت و ناسزا را طبق شیوه باند حاکم در بیت آقای منتظری به سوی جناب دکتر روحانی سرازیر ساخته است.

آقای ایزدی از اینکه یک مأمور و پادوی سازمان سیا و موساد به نام منوچهر قربانی‌فر با آقای منتظری و بیت او در ارتباط است و آقای منتظری فتنه‌گری‌ها و دروغ‌بافی‌های این جاسوس هفت خط و هزار چهره را «وحی منزل» می‌پندارد و در خاطرات خود به قول او، با آب و تاب استناد می‌کند، مشکل ندارد و از نظر او این ارتباط شایسته، لازم و ضروری می‌باشد!! تنها اشکالی که از دید او ناروا و گناه نابخشودنی به شمار می‌آید آوردن آرم سیا در صدر نقد و نقل این خاطره افتخارآمیز می‌باشد!

این موضع تماشایی او ما را به یاد داستانی می‌اندازد که بازگو کردن آن خالی از لطف نباشد:

آورده‌اند که در عصر قدیم یکی از خوانین در سفری، از بد حادثه، در راه با برف و کولاک و سرما مواجه شد، ناچار به کاروانسرای پناه برد، در آن کاروانسرا وسیله‌ای برای گرم کردن خود نیافت، به نوکر خود دستور داد که در کاروانسرا پرس و جو کند شاید، پتو، لحاف و یا

گلیمی بیابد و او را از آن وضع ناهنجار برهاند. نوکر هر چه پرسه زد چیزی نیافت بازگشت و به ارباب خود گفت: قربان در این کاروانسرا هر چه جستجو کردم وسیله‌ای نیافتم، تنها پالان الاغی در گوشه‌ای افتاده است. ارباب گفت: برو خود آن را بیاور اما اسمش را نیاور!! آری در کتاب خاطرات اگر از زبان آقای منتظری از منوچهر قربانی فرستایش و تمجید شود و از زبان او بیاید که: ... «البته بعد از مدتی هم همان آقای منوچهر قربانی فر برای من پیغام فرستاد که قرار است شما را از قائم‌مقامی عزل کنند...»! ^۱ هیچ ایراد و اشکالی ندارد، اما آرم سیا و موساد، نشاید که در صدر آن آورده شود!!

از نامه آقای ایزدی به دست می‌آید که نامبرده و باندی هادی - مهدی هاشمی از اینکه حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین آقای سید حمید روحانی دارای دکترا می‌باشند و به حق مورخ انقلاب اسلامی هستند، سخت آشفته و در رنج و عذابند. این موضع آنها آنچه را که سرکار خانم بهارلو در نامه خود - که در چند صفحه پیش آمد - آوردند که «نویسنده یک عنصر عقده‌ای» است تأیید می‌کند. نکته مهم‌تر اینکه از دید باند حاکم در بیت آقای منتظری «مورخ» کسی است که در سازمان فراماسونری پرورش یافته باشد! و تاریخ را با سبک و سیاق لیبرالیستی به رشته نگارش بکشد و حوادث تاریخی را طبق فرمول‌های غربی و فرهنگ استکباری تحلیل و تفسیر کند، همان‌گونه که واقعیت‌ها و قضاوت‌ها، خاطرات فقیه عالیقدر، کاوشی درباره روحانیت و... و... نگارش یافته است!

باید به جناب ایزدی و همدستان او در باند مهدی هاشمی بگوییم که برادرمان جناب دکتر روحانی زحمت کشیدند و به تحصیل علم و دانش و فضیلت اهتمام ورزیدند تا پادو باندهای آدمکش، فتنه‌گر و گروهک‌های منافق و لیبرال نباشند و از روی بی‌سوادی «مشروح» را «مشروع» ننویسند. گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را!